

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۳،
تابستان ۱۳۹۲، ص ۹۷-۱۱۴

باز پژوهی عدالت اهل کتاب*

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد

استادیار دانشگاه یزد

Email: abkalantari @ gmail .com

چکیده

یکی از مسائل مورد اختلاف میان فقهای اسلامی، امکان تحقق عدالت در اهل کتاب است. مشهور فقها قائل به تحقق نیافتن عدالت در مطلق کافرند. در این مقاله ابتدا ادله مشهور فقها بر نبود تحقق عدالت در اهل کتاب ذکر می شود. سپس ادله قائلین به تحقق عدالت در اهل کتاب بررسی می گردد و در نهایت به روشی اجتهادی تحقق نیافتن عدالت اصطلاحی فقهی در کافران تقویت می شود.

کلیدواژه‌ها: اهل کتاب، کافر، عدالت، فسق، وثوق.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۰۸/۰۴؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۱/۰۳/۰۶.

بیان مسأله

در خصوص امکان تحقق عدالت اخلاقی؛ یعنی ملکه‌ای که انسان را از افراط و تفریط باز می‌دارد، مانند سایر ملکات و صفات در کافر تقریباً اختلافی وجود ندارد. همچنین عدالت به معنای ضد جور، نیز بدون شک در کافر، مانند مسلمان محقق می‌شود. آنچه که درباره‌ی امکان تحقق آن در کافر میان فقهای اسلامی اختلاف نظر وجود دارد، عدالت اصطلاحی فقهی است، حتی برخی از فقها به تحقق نیافتن عدالت در غیر امامی قائل شده‌اند. (نظیر نجفی، ۱۶/۴۱؛ گلپایگانی، ص ۳۴)

امکان تحقق عدالت فقهی در کافر مبتنی بر این است که اولاً اسلام و ایمان شرط تحقق عدالت نباشد و ثانیاً ملاک تحقق عدالت ترک محرمات و انجام واجبات تعیین شده در دین هر فرد باشد، نه خصوص واجبات و محرمات اسلامی و یا در صورتی که ملاک تحقق عدالت انجام واجبات و ترک محرمات اسلامی باشد، عمل به آن‌ها از کافر پذیرفته شود، بنابراین اگر اسلام شرط تحقق عدالت باشد و یا ملاک تحقق عدالت، انجام واجبات و ترک گناهان ذکر شده در دین مبین اسلام باشد و این اعمال از کافر پذیرفته نشود، امکان تحقق عدالت در کافر وجود ندارد.

ثمره‌ی بحث از عدالت اهل کتاب این است که اگر امکان تحقق عدالت در کافر ثابت نشود، در مواردی که عدالت اصطلاحی فقهی شرط است، عمل کافر پذیرفته نمی‌شود، هر چند کفر مانع نباشد؛ اما اگر امکان تحقق عدالت اصطلاحی در کافر وجود داشته باشد، اگر دلیلی بر مانع بودن کفر در آن موجود نباشد، مانند شاهد، اقدام کافر کتابی که عدالتش احراز شده، پذیرفته می‌شود. همان‌طور که اگر مراد از عدالت شرط شده در موردی، امری غیر از عدالت اصطلاحی باشد، مانند وصی، عمل کافر پذیرفته می‌شود؛ اما در مواردی، مانند قاضی، مفتی و مانند آن که کفر مانع است، در هر حال اقدام کافر پذیرفته نیست. (رک، شهیدی، رساله فی‌العدالة، ص ۶۴۷)

مراد از اهل کتاب

به طور کلی کفار بر سه قسمند: ۱. اهل کتاب ۲. کسانی که شبهه کتابی بودن دارند. ۳. کسانی که نه اهل کتابند و نه شبهه کتابی بودن را دارند. (ابن ادریس حلی، ۶/۲) مراد از اهل کتاب کسی است که به یکی از ادیان الهی اعتقاد داشته و خود را از پیروان پیامبری از پیامبران

الهی (ع) بدانند و یکی از کتاب‌های الهی را که بر انبیاء علیهم السلام نازل شده، داشته باشد. در خصوص مصادیق اهل کتاب اختلاف است. برخی علاوه بر یهود و نصاری، زرتشتی‌ها را نیز از اهل کتاب شمرده‌اند. (امام خمینی، ۱۴۸/۱) چنان که تعدادی از روایات نیز آن‌ها را صاحب پیامبر و کتاب آسمانی دانسته است. (رک: نوری، ۱۱/ ۱۰۱ - ۱۰۲) بنابراین زرتشتی‌ها یا کتابی‌اند و یا شبهه کتابی بودن را دارند و اگر فرقه‌ای شبهه کتابی بودن داشته باشد، احکام اهل کتاب بر آن‌ها بار می‌شود، زیرا علاوه بر روایاتی که در بالا به آن‌ها اشاره گردید، اهل کتاب، برخلاف غیر اهل کتاب دارای احکام و حقوقی هستند که باید رعایت شود؛ چنان که اگر کافر کتابی باشد، به شرط پرداخت جزیه حکم جهاد از او برداشته می‌شود. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹) با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز باز پسین ایمان نمی‌آورند، و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

حال اگر با کسانی که شبهه‌ی کتابی بودن دارند، مانند اهل کتاب معامله نشود، قتال با آن‌ها و در نتیجه کشتن آن‌ها ولو با پرداخت جزیه جایز است و چون احتمال کتابی بودن آن‌ها وجود دارد، با احتیاط منافات دارد؛ لذا باید حکم اهل کتاب بر آن‌ها جاری شود.

اهل کتاب نیز یا ذمی‌اند^۱ و یا غیر ذمی و غیر اهل کتاب نیز بر دو قسمتند، یا از اهل قبله نیستند، مانند بت‌پرست و ستاره‌پرست و امثال ایشان، یا از اهل قبله هستند، و مراد از اهل قبله کسی است که منتسب به دین اسلام باشد و کافرانی که از اهل قبله باشند نیز بر دو قسمتند: اول: کسانی که اسم خاصی دارند، مانند نواصب و خوارج و غلات، دوم کسانی که اسم خاص ندارند و آن‌ها بر دو قسمتند: اول: کسی که به سب یا ناسزایی نسبت به خدا یا نبی (ص) یا یکی از اهل بیت (ع) اقدام کند. دوم: کسی که منکر ضروری دین شود. (نراقی، ۳/ ۳۳۵-۳۳۶) بنابراین فردی که در این تحقیق عدالت او بررسی می‌گردد، مسیحی، یهودی و زرتشتی است. لازم به یادآوری است در صورت تحقق نیافتن عدالت در اهل کتاب، در کافر غیر کتابی

۱. ذمه به معنای پناه است. اهل ذمه غیرمسلمانانی هستند که براساس پیمان با حکومت در کشور اسلامی ساکن می‌شوند. در این پیمان، حکومت و غیر مسلمانان متعهد می‌گردند اموری را به سود یکدیگر مراعات کنند. این نوع قراردادها دائمی است. تا وقتی اهل ذمه به تعهدات خویش پایبندند، حکومت نمی‌تواند بدون توافق با آن‌ها قرارداد را نقض و آنان را از کشور اخراج کند.

به طریق اولی عدالت محقق نمی‌شود.

۲. معنای لغوی و اصطلاحی عدالت

کلمه‌ی عدالت یا اسم مصدر و یا مصدر دوّم از عدل (با فتح، کسر و ذم عین) و در کتب لغت برای آن معانی استقامت (پایداری و مقاومت)، استوا (برابر بودن) و ضد جور، مثل، فدیسه، جزا، قیمت، فریضه، احسان و غیره ذکر شده است. (جوهری، ۵ / ۱۷۶۰؛ ابن منظور، ۴۳۰ / ۱۴ - ۴۳۴؛ فیروز آبادی، ۴ / ۱۳؛ زبیدی، ۱۲ / ۳۱۸؛ طریحی، ۳ / ۱۳۳)

از نظر اصطلاحی، در علوم مختلف برای عدالت تعریف خاص ذکر شده است؛ اما در فقه در خصوص وجود اصطلاح خاص شرعی برای آن اختلاف نظر وجود دارد:

۱. مشهور فقها قائلند که عدالت در علم فقه تعریف ویژه‌ای ندارد، زیرا هیچ‌یک از ادله شرعی بر معنای خاص شرعی دلالت ندارد، این عده درباره‌ی مرجع شناخت عدالت شرط شده در موارد متعدد اختلاف دارند، گروهی قائل به لزوم مراجعه به عرف‌اند. (موسوی عاملی، ۴ / ۶۹). ولی از سخنان بیشتر فقها مرجعیت اهل لغت استفاده می‌شود. (محقق کرکی، ۲ / ۳۷۲؛ محقق اردبیلی، ۲ / ۳۵۲؛ شیخ طوسی، المبسوط فی فقه امامیه، ۸ / ۲۱۷؛ نراقی، ۱۸ / ۷۶)

۲. برخی قائلند که عدالت دارای حقیقت شرعی است، صاحب جواهر معتقد است که اگر هم قائل به حقیقت شرعی نباشیم، در ثبوت مجاز شرعی شکی نیست و سپس دو دلیل بر این امر اقامه کرده است: الف. ظاهر روایات، ب. ظاهر تعابیر علما، زیرا علما هنگام تعریف عدالت آن را به شرع منسوب کرده‌اند. (۱۳ / ۲۸۰)

برخی قایلند که عدالت شرط شده در ولایات کبری، نظیر ولی فقیه، مفتی و قاضی با عدالت شرط شده در سایر موارد، مانند شهادت متفاوت است. (محدث بحرانی، ج ۱۰، ص ۳۱)، اما بیشتر فقها می‌گویند: که عدالت در همه‌ی مواردی که شرعاً اعتبار گردیده، به یک معنا است. (صاحب جواهر، ۱۸ / ۲۸۰) و اختلاف عدالت در موارد متعدد برای این است که عدالت مانند سایر صفات دارای مراتب متعددی است که در هر مورد، بسته به اهمیت آن، جود مرتبه‌ی خاصی از آن لازم است.

به هر حال مهم‌ترین تعاریفی که در فقه برای عدالت ذکر شده عبارتند از:

۱. **ملکه نفسانی:** برخی از اهل سنت عدالت را ملکه نفسانی دانسته‌اند. (غزالی، ص ۱۲۵،

فخر رازی، ۴ / ۳۹۸)

در فقه امامیه نیز از زمان علامه، بین متأخران مشهور شده که عدالت، ملکه‌ای نفسانی است که به تقوی و مروّت و ادار می‌کند. (رک، علامه حلی، ۲/ ۱۵۶، شهید ثانی، الروضه البهیة، ۳۷۸/۱، محقق کرکی، ۲/ ۳۷۲، محقق اردبیلی، ۲/ ۳۵۱).

۲. **استقامت عملی:** بسیاری از فقها عدالت را استقامت عملی در مسیر شریعت دانسته‌اند که با انجام واجب و ترک گناه محقق می‌شود، بی آن که ملکه باشد یا صدور آن از ملکه شرط باشد. پیروان این نظریه بر دو دسته‌اند:

گروهی گفته‌اند، عدالت با ترک همه گناهان (حتی صغیره) حاصل می‌شود. (ابو صلاح حلبی، ص ۴۳۵؛ ابن براج، ۲/ ۵۵۶؛ ابن ادریس، ۲/ ۱۱۷، شیخ طبرسی، ۳/ ۳۸؛ امام خمینی، تحریر الوسيلة، ۱۰/۱ و ۲۷۴)

برخی از اهل سنت نیز به این نظریه تصریح کرده‌اند. (بکری الدمیاطی، ۴/ ۳۲۰) گروهی نیز برای تحقق عدالت ترک گناهان کبیره و اصرار نکردن بر صغیره را کافی شمرده‌اند. (ابن حمزة، ص ۲۳۰؛ محقق سبزواری، **کفایة الاحکام**، ص ۲۸؛ مجلسی، ۲۵/۸۸؛ خوئی، ۱/ ۲۵۴-۲۵۸)

فرق این تعریف با تعریف اول این است که بر اساس این تعریف عدالت از صفات فعلی است، بر خلاف دیدگاه اول که عدالت از صفات نفس است.

۳. **استقامت فعلی ناشی از ملکه:** این قول از ظاهر سخن شیخ مفید استنباط می‌شود که گفته است: «عادل کسی است که به دینداری، تقوی و کف نفس از حرام‌های الهی معروف باشد.» (شیخ مفید، ص ۷۵)

بر اساس این دیدگاه عدالت نه صرفاً یک امر عملی است و نه صرفاً یک صفت نفسانی. بنابراین بر کسی که گناه کبیره از او سر نزده و ملکه هم ندارد، عادل اطلاق نمی‌شود، چنان که بر کسی که دارای ملکه اجتناب است، اما فعلاً اجتناب نمی‌کند، عادل صدق نمی‌کند. فرق این قول با قول دوم این است که بنا بر قول دوم، عدالت صرف استقامت ظاهری، بدون ملکه است، اما بنابراین دیدگاه صرف استقامت ظاهری کافی نیست؛ بلکه ناشی بودن آن از ملکه شرط است.

به نظر می‌رسد که در تعریف اول معرف سبب و در این تعریف معرف مسبب است و چون این دو با هم ملازمند، یعنی اگر به سبب تعریف شود، حتماً مسبب هم اراده شده و اگر به مسبب تعریف شود، سبب نیز اراده گردیده، فرقی بین این دو تعریف وجود ندارد.

۴. **حسن ظاهر:** گروهی قایلند که عدالت عبارت است از ظاهر نیکو داشتن. این قول از ظاهر سخن شیخ در *النهایة* استفاده می‌شود که گفته است: «عادلی که قبول شهادت او به نفع یا به ضرر مسلمانان جایز است، کسی است که ظاهراً مؤمن باشد». (ص ۳۲۵) برخی این قول را به علامه و محقق نیز منسوب می‌کنند. (محقق سبزواری، *ذخیره المعاد*، ص ۳۰۵، بحرانی، ۲۳/۱۰؛ اشتهاوردی، ۴/۶۶)

بر اساس این دیدگاه عدالت همین ظاهر نیکو است و چیز دیگری غیر از آن نیست، نه امر نفسانی است و نه افعال و تروک واقعی تا به تفحص از حقیقت حال نیاز باشد، بلکه بر اساس این نظریه عدالت صرف معروفیت به حسن ظاهر است که آن هم با معاشرت ظاهری کشف می‌شود.

۵. **اسلام وعدم ظهور فسق:** برخی عدالت را به معنای ظهور اسلام (ایمان) و عدم ظهور فسق دانسته‌اند. به این معنا که اگر مسلمان بودن و بنا بر نظر مشهور شیعه، دوازده امامی بودن فرد احراز شود و از او فسقی نیز دیده نشود، عادل است و برای تحقق عدالت هیچ چیز دیگر لازم نیست. این قول به ابن جنید و شیخ مفید منسوب است. (بحرانی، ۱۸/۱۰) و از ابو حنیفه (کاشانی، ۶/۲۷۰) و احمد بن حنبل (ابن قدامة، ۱۱/۴۱۵-۴۱۷) نیز نقل شده است.

فرق این دیدگاه با دیدگاه چهارم این است که بر اساس نظریه چهارم احراز عدالت متوقف بر معاشرت و تفتیش از ظاهر حال است، اما بر اساس این دیدگاه در صورت احراز اسلام (و ایمان)، برای حکم به عدالت، حتی تفتیش از ظاهر حال نیز لازم نیست.

با بررسی اقوال ذکر شده درباره‌ی اصطلاح عدالت به نظر می‌رسد که عدالت در فقه در تمام موارد، در معنای لغوی استقامت و استوا استعمال شده و اختلاف فقها فقط در متعلق آن است، یعنی اختلاف دارند که آیا متعلق آن استقامت و استواء فعلی است و یا کیفیت نفسانی است و یا اعتقاد دینی است و ...؟ به هر حال بنا بر هر یک از تعاریفی که در فقه برای آن ذکر شده، در مقابل آن فسق قرار دارد.

بررسی امکان تحقق عدالت در اهل کتاب

قبلاً گفته شد، امکان تحقق عدالت در کافر متوقف بر دو امر است: ۱. اسلام شرط تحقق عدالت نباشد. ۲. عمل به دستورات دین هر فرد، برای تحقق عدالت کفایت کند و یا عمل به دستورات اسلامی از کافر پذیرفته شود، لذا برای روشن شدن امکان تحقق عدالت در کافر لازم

است دو امر فوق بررسی شود، اما ابتدا بایستی اقوال و ادله در باب عدالت کافر بررسی گردد:

الف. بیان دیدگاهها

۱. سخن مشهور فقها (رک، نراقی، ۱۸/۹۹) که تقوی را جزء یا لازمه یا عین عدالت دانسته‌اند، در امکان نیافتن تحقق عدالت، اصطلاحی فقهی در کافر و انحصار آن در مسلمان ظهور دارد، زیرا چنان که قبلاً گفته شد، پنج تعریف برای عدالت فقهی ذکر شده است. بنا بر تعریف اول اعتقاد به اسلام که اساس تقوی است، لازمه عدالت است، چنان که بنا بر تعریف دوم و سوم اعتقاد به اسلام جزء عدالت است.

صاحب جواهر قائل شده که شهادت غیر امامی پذیرفته نمی‌شود و برای این ادعای خود، پس از استدلال به خلاف نکردن و حتی ادعای ضرورت، این‌گونه دلیل آورده که «وی به کفر متصف است، تا چه رسد به فسق و ظلم» (۴۱/۱۶) ایشان ابتدا کافر بودن و سپس ظالم بودن غیر امامی را دلیل اصلی قبول نکردن شهادت وی دانسته است. از این که ایشان غیر امامی را مصداق کافر و فاسق بودنش را مسلم دانسته، صرف نظر از صحت یا فساد دیدگاه ایشان درباره‌ی غیر امامی که خود مجال دیگری را می‌طلبد؛ دانسته می‌شود، که کفر ملازم با فسق و بلکه بالاتر از آن است و فسق با عدالت قابل جمع نیست.

۲. برخی قائلند که در کافر عدالت محقق می‌شود؛ یعنی رابطه‌ی عادل با مسلمان را عموم و خصوص من وجه می‌دانند. بر اساس این دیدگاه ایمان به اسلام برای تحقق عدالت لازم نیست.

این گروه خود بر دو دسته‌اند:

۱. برخی قائلند که عدالت در همه ملت‌ها در صورتی که بر طبق اعتقادات خودشان اقدام کنند، محقق می‌شود. سخن شهید ثانی در میان طرفداران این دیدگاه روشن‌ترین آن‌ها است. وی می‌گوید: «حق آن است که عدالت در همه‌ی ملت‌ها در صورتی که بر طبق اعتقاداتشان به مقتضای آن اقدام کنند، محقق می‌شود و در خارج کردن برخی از افراد به دلیل نیاز است.» (رک: شهید ثانی، مسالك الافهام، ۱۴/۱۶۰)

۲. برخی ترک محرّمات اسلامی را در کافر و مسلمان برای تحقق عدالت لازم و کافی دانسته‌اند. بر اساس این دیدگاه اگر کافری محرّمات اسلامی را ترک کند، عادل محسوب می‌شود. (شهیدی، هدایة الطالب، ص ۶۴۷)

ب. ادله‌ی دیدگاه‌ها

۱. ادله قول اول

برای تحقق نیافتن عدالت در کافر ممکن است به ادله‌ی زیر استدلال شود:

۱. صحیحۀ ابن ابی‌یعفور: که در عبارت «وَعَرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أُوْعِدَ اللَّهُ تَعَالَى، عَلَيْهَا النَّارُ وَكَفَّ الْجَوَارِحَ» ظهور در خودداری از محرّمات دین اسلام داشته و عبارت «وَبَتَعَاهَدَ الصَّلَوَاتِ الْخُمْسَ وَحَفَظَ مَوَاقِيئَهَا» ظهور در اشتراط اسلام دارد، زیرا شامل کافر نمی‌شود و عبارت «وَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلَتِهِ وَمَحَلَّتَهُ قَالُوا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا» (شیخ صدوق، ۳/ ۳۸-۳۹) هم بر اعتبار اسلام دلالت دارد، زیرا ضروری است که کفر خیر نیست. (نراقی، مشارق الاحکام، ص ۱۹۸)

۲. کفر و بی‌ایمانی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است که کتاب و سنت^۱ به صورت متواتر بر متصف آن‌ها وعده عذاب داده است و بی‌شک کسی که مرتکب چنین گناه کبیره‌ای شود، فاسق است، نه عادل. (همان، ص ۱۹۷)

۳. مفهوم اولویت: صاحب جواهر گفته است: «صحیحۀ ابن ابی‌یعفور صریح و یا مانند صریح تحقق نیافتن عدالت در کسانی است که با شیعه در عقیده مخالفت دارند.»^۲ (۱۶/ ۴۱) بر این اساس بر تحقق نیافتن عدالت در کافر نیز به طریق اول دلالت دارد.

۴. اصل: زیرا عدالت به معنای اصطلاحی امری توقیفی است که در آن باید به محل اجماع و نص اکتفا کرد. اجماع ظاهراً به مسلمان و مؤمن اختصاص دارد و نصوص نیز به دلیل وجوب برادری و قبول شهادت مختص به اهل بصیرت در دین است. (نراقی، مشارق الاحکام، ص ۱۹۷)

۱. الهمدانی عن أبي جعفر محمد بن المفضل بن إبراهيم الأشعري قال حدثنا الحسن بن علي بن زياد وهو الوشاء الخزاعي وهو ابن بنت أبياس وكان وقف ثم رجع فقطع عن عبد الكريم بن عمر الخنعمي عن عبد الله بن أبي يعفور ومعلي بن خنيس عن أبي الصامت عن أبي عبد الله ع قال أكبر الكبائر سبع الشرك بالله العظيم وقتل النفس التي حرم الله عز وجل إلا بالحق وأكل أموال اليتامى وعقوق الوالدين وقذف المحصنات والفرار من الزحف وإنكار ما أنزل الله عز وجل فأما الشرك بالله العظيم فقد بلغكم ما أنزل الله فينا وما قال رسول الله ص فردوه على الله وعلى رسوله. «شيخ طوسي، تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۱۵۰»
عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا ع عن أبيه ع قال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول دخل عمرو بن عبيد البصري على أبي عبد الله ع فلما سلم وجلس تلا هذه الآية - الذين يجتنبون كبائر الأثم ثم أمسك فقال أبو عبد الله ع ما أسكتك قال أحب أن أعرف الكبائر من كتاب الله عز وجل فقال نعم يا عمرو أكبر الكبائر الشرك بالله يقول الله «إن الله لا يغفر أن يشرك به» (نساء/ ۴۸) ويقول الله عز وجل «إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة وماواه النار وما للظالمين من أنصار» (سوره مائده/ ۷۲) شيخ صدوق، ج ۳، ص ۵۶۳

۲. «بِمَ تَعْرِفُ عَدَالَتهُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقْبَلَ شَهَادَتَهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ - وَكَفَّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ وَتَعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أُوْعِدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارُ» همان، صص ۳۸-۳۹.

۲. ادله قول دوم

ادله‌ای که بر تحقق نیافتن عدالت در کافر اقامه شده، عبارتند از:

۱. در صورتی که فرد جاهل به معصیت داشته یا علم به درستی اعتقادش داشته باشد، در ظاهر به تحقق نیافتن فسق وی حکم می‌شود، زیرا فسق با انجام دادن گناه مخصوص و با علم به این که این معصیت است، محقق می‌شود؛ اما با علم نداشتن و بلکه با بی‌اعتقادی به این که این طاعت و بلکه مهم‌ترین طاعات است، محقق نمی‌شود، خواه این اعتقاد از روی استدلال باشد و خواه از روی تقلید. ظلم نیز محقق نمی‌شود، زیرا ظلم در صورتی محقق می‌شود که فرد با علم به حق، با آن عناد داشته باشد و حال آن که چنین چیزی در اینجا صدق نمی‌کند. (شهید ثانی، ۱۴/ ۱۶۰)

۲. قبول شهادت اهل ذمه بر وصیت بر تحقق نیافتن عدالت در وی دلالت دارد. (همان)

۳. صحیح ابن ابی‌یعفور که در مقام تعریف عدالت برآمده، عام است، زیرا این صحیح دلالت دارد که در عدالت فقط اجتناب از گناهان کبیره شرط است. حتی دلالت دارد که اجتناب از گناهان کبیره عین عدالت است و ظاهراً مراد از محرّمات، محرّمات اسلامی است که در قرآن ذکر شده است. بنابراین ملاک تحقق عدالت در کافر ارتکاب نداشتن گناهان کبیره‌ی اسلامی بدون عذر پذیرفته است. پس اگر اصلاً کبیره را مرتکب نشود، یا همه را یا بعضی را با عذر قابل قبول مرتکب شود، مثل این که متوجه اسلام نباشد یا متوجه آن باشد، ولی به اندازه وسع و طاقت کوشش و اجتهاد کند، اما چیزی که موجب گرایش به اسلام شود، حاصل نگردد، عادل خواهد بود. (شهیدی، ص ۶۴۷)

۴. آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم إذا حضر أحدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم أو آخران من غیرکم إن أنتم ضربتم فی الارض فأصابکم مصیبة الموت» (مائده/ ۱۰۶) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه‌های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ، شما را فرا رسید [و شاهد مسلمان نبود] دو تن از غیر [همکیشان] خود را [به شهادت بطلبید]. عبارت «أو آخران» در آیه یعنی «اثنان ذوا عدل من غیرکم»؛ البته نه به خاطر اینکه «ذوا عدل» صفت اثنان است و «أو آخران» به «اثنان» عطف شده، بنابراین آن صفت برای «آخران» نیز ثابت است، زیرا بر اساس قواعد عربی لازم نیست که معطوف نیز متصف به وصف ذکر شده برای معطوف علیه باشد، بلکه به خاطر اینکه ادله جواز شهادت

کافر (در وصیت) چنین اطلاقی ندارد که دلالت کند، حتی شهادت کسی که فاسق است، پذیرفته می‌شود، زیرا این ادله فقط در مقام بیان این است که در اینجا اسلام شرط نیست و این منافاتی ندارد که سایر شرائط معتبر در مسلمان نیز در کافر شرط باشد. (مؤمن قمی، ۱/ ۴۹۲) و وقتی امری شرط می‌شود که امکان تحقق آن وجود داشته باشد. این آیه به ضمیمه‌ی عبارت «مَرْضِيَيْنَ عِنْدَ أَصْحَابِهِمَا» در روایت حمزة بن حمران^۱ که در مقام تفسیر آن برآمده، بر اعتبار عادل بودن کافر در دین خودش دلالت دارد، زیرا باید فرد در دین خودش عادل باشد تا نزد آن‌ها مرضی باشد، چون مثلاً دروغگو و غیبت کننده نزد کسانی که قائل به حرمت دروغ و غیبت هستند، مورد رضایت نیستند. سایر گناهانی که در هر مذهب و دینی حرام است نیز این چنین است. (بجنوردی، ۶/ ۳۱۶)

۵. عدالت مانند شجاعت و سخاوت از صفات نفسانیه‌ای است که نزد همه عقلا شناخته شده است، زیرا هر قومی در تمام ملت‌ها و ادیان عادل و فاسق دارد. عدالت از امور تبعیدی شرعی نیست تا برای فهم حقیقتش، رجوع به شارع لازم باشد. آری در دین ما متعلق عدالت احکام شرعی است؛ چنان که در سایر شرایع و ملت‌ها متعلق آن احکام خودشان است و بر این موضوع در دین ما بر تحقق عدالت آثار و احکامی مترتب می‌شود؛ چنان که در سایر ادیان آثار و احکامی که نزد خودشان است، ثابت می‌گردد و اگر به عقلا رجوع کنیم می‌گویند: عدالت عبارت است از استقامت و پایداری در حفظ قانون دینی و عمل به آن. (عبد الاعلی سبزواری، ج ۸، ص ۱۰۷)

ج. بررسی ادله‌ی دیدگاه‌ها

۱. بررسی ادله‌ی دیدگاه اول

اگر مراد کسانی که به تحقق نیافتن عدالت در کافر قائلند این است که اسلام در تحقق مفهوم عدالت دخالت دارد، اشکالش این است که اولاً بنا به فرموده شیخ انصاری «لازم می‌آید وجود واقعی عدالت، عین وجود ذهنی آن باشد و حال آن که عدالت، مانند فسق از اموری است که ذهن هیچ نقشی در تحقق آن ندارد.» (شیخ انصاری، ص ۹)

۱. ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - ذُوَا عَدَلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ قَالَ فَقَالَ اللَّذَانِ مِنْكُمْ مُسْلِمَانِ وَاللَّذَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَالَ فَأَيُّكُمْ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ فِي أَرْضٍ غَرَبَةٍ فَيَطَّلِبُ رَجُلَيْنِ مُسْلِمَيْنِ لِيَشْهَدَهُمَا عَلَى وَصِيَّتِهِ فَلَمْ يَجِدْ مُسْلِمَيْنِ فَلْيَشْهَدِ عَلَى وَصِيَّتِهِ رَجُلَيْنِ ذَمِيَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَرْضِيَيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِهِمَا. كليني، ۷/ ۳۹۹.

ثانیاً عدالت یک امر عرفی است و با مراجعه به عرف متشرعه پی می‌بریم که در آن جا عدالت، صرف عقیده و ظاهر نشدن فسق نیست، بلکه يك امر وجودی و صفت ثبوتی است. (وحید بهبهانی، ۱/ ۴۳۵)

به هر حال اسلام در مفهوم عدالت داخل نیست. چنان که تقریباً در همه‌ی موارد عدالت جدا از اسلام شرط شده است و این مؤید تغایر آن‌ها است.

و اگر مراد این است که اسلام اماره عدالت است، این نیز خود جای بحث و بررسی دارد که مجال بیان تفصیلی آن نیست، ولی به دو اشکال که بر اراده این امر وارد است، می‌پردازیم:

۱. نفس اعتقاد به دین حداکثر موجب می‌شود که فرد به درستی و حقانیت آنچه صاحب دین آورده، معتقد باشد؛ اما باعث نمی‌شود که افعال و اقوال معتقد به آن حتماً بر اساس دستورات آن دین صورت گیرد. (تبریزی، *اوثق الوسائل*، ص ۵۶۰)

۲. حتی اگر بپذیریم که اسلام و اعتقاد مقتضی عدالت است، آن قدر ارتکاب گناه و بی‌مبالاتی در میان مسلمانان زیاد است که مقتضی (اسلام) نمی‌تواند به نحوی مؤثر باشد که بتوان احتمال فسق را دفع کرد، بنابراین صرف مسلمان بودن اماره عدالت نیست. (فاضل هندی، ۱۰/ ۶۰)

اما اگر مراد مشهور این است که در مقام عمل، اسلام و حتی بنا بر قول اکثر فقها ایمان (دوازده امامی بودن) برای تحقق عدالت لازم و کفر خود به دلیل عمل فاسقانه بودن مانع تحقق عملی آن است، برای آن وجهی است که به آن خواهیم پرداخت.

اما بر استدلال به روایت ابن ابی‌یعفور بر امکان نداشتن تحقق عدالت در کافر ممکن است این اشکال وارد شود که هیچ منافاتی بین ترتیب نداشتن احکام ذکر شده و تحقق عدالت وجود ندارد، زیرا ممکن است نامرتبی احکام مزبور بر کافر به خاطر خروج حکمی باشد، نه خروج موضوعی. (شهیدی، *رسالته فی العداله*، ص ۶۴۷) و «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» به عبارتی بین قبول نکردن شهادت و عدم وجوب برادری و حلیت غیبت و تحقق نیافتن عدالت ملازمه وجود ندارد. اشکال فوق بر استدلال به روایت ذکر شده دیگر نیز وارد است.

اصل نیز مردود است، زیرا اجماع به دلیل مخالفت تعدادی از علماء صرف ادعا است، مگر اینکه گفته شود، مخالفت معلوم النسب مضر نیست و استناد به دلالت نصوص نیز پاسخ داده شد.

۲. بررسی ادله‌ی قول دوم

اولاً اینکه گفته شد، عدالت برای کافر و بر اساس اعتقاداتش محقق می‌شود، با ظاهر قول خداوند مخالف است که فرمود: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» (کهف: ۱۰۳-۱۰۵) بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟» [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. [آری]، آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید، و روز قیامت برای آن‌ها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد.

ثانیاً معذور بودن فرد غیر عالم به معصیت قبل از تمام شدن حجت مقبول است، عقل و نقل مانند آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) و ما تا پیامبری برنیانگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم، به این امر حکم می‌کند؛ اما حجت تمام شده است. چنان که خداوند فرموده است: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. (بقره: ۲۵۶) بنابراین عذر پذیرفته شده‌ای نیست. (گلپایگانی، ص ۳۴-۳۵)

ضمن این که لازمه‌ی معذور بودن به دلیل بی‌توجهی به اسلام این است که هر کافری که با اجتهاد و تلاش به حقانیت اسلام پی نبرد، حداقل در ظاهر به عدالتش حکم شود؛ در صورتی که در برخی از آیات قرآن^۱ کافر به طور مطلق فاسق دانسته شده است.

ثالثاً اینکه قبول شهادت اهل ذمه در وصیت را دلیل بر تحقق نیافتن عدالت آن‌ها دانستن نیز صحیح نیست، زیرا بین قبول شهادت و امکان تحقق عدالت ملازمه وجود ندارد، چنان که بین پذیرفته نشده شهادت و تحقق نیافتن عدالت ملازمه وجود ندارد، زیرا در نصوص که اصلی‌ترین دلیل بر قبول نکردن شهادت غیر مسلمانان است، به این علت تصریح نشده است.

سایر ادله نیز هر کدام دارای اشکالاتی به شرح زیر است:

۱. روایت حمزة بن حمران بر فرض صحت سند بر امکان عدالت دلالت ندارد، زیرا این روایت در مقام تفسیر آیه‌ی شریفه و صرفاً درباره‌ی وصیت وارد شده و بر اساس ادله‌ی موجود آیه جایی است که مسلمانی برای شهادت دادن وجود نداشته باشد. بنابراین شهادت کافر از باب ضرورت پذیرفته می‌شود، لذا از باب الضروریات تَتَقَدَّرُ بِقَدَرِهَا، چون در کافر امکان تحقق عدالت اصطلاحی ذکر شده وجود ندارد، صرفاً، در همین مورد خاص احراز عمل

۱. «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور: ۵۵)

بر طبق اعتقاد خود فرد که مورد طبع و رضایت هم کیشانش می‌باشد، برای قبول شهادت کافی دانسته شده و این به معنی تحقق عدالت در کافر نیست، زیرا در عرف و لغت مرضی بودن مغایر با عادل بودن است. ضمن این که بعید است امام (ع) عمل بر طبق دستورات دینی غیر اسلام را خواسته و آنرا عدالت بداند.

۲. این که گفته شد، عدالت، مانند شجاعت و سخاوت از صفات نفسانیه‌ای است که نزد همه عقلاً شناخته شده است و هر قومی در تمام ملت‌ها و ادیان عادل و فاسق دارند را می‌پذیریم؛ اما این که عدالت مورد بحث، یعنی عدالتی که در موارد متعدد شرط شده، صرفاً عدالت عقلانی باشد، و دیدگاه شرع به هیچ عنوان لحاظ نگردد را نمی‌پذیریم، بلکه هر چند عدالت حقیقت شرعی مستقل ندارد، اما به مناسبت حکم و موضوع بایستی برای تعیین ملاک تحقق عدالت، لغت، عرف و شرع را با هم ملاحظه کرده و ملاکی که از مجموع ادله استنباط می‌شود، این است که استقامت عملی بر طبق دستورات شریعتی که عدالت را شرط دانسته، نیز لازم است.

۳. اشکال قول کسانی که ترک محرمات اسلامی را در کافر و مسلمان برای تحقق عدالت لازم و کافی دانسته‌اند، این است که اولاً عدالت تنها با ترک محرمات محقق نمی‌شود، بلکه انجام واجبات نیز لازم است و حال آنکه اگر هم کافر واجبات را انجام دهد، بسیاری از واجبات، بویژه عبادات از او پذیرفته نمی‌شود، مگر این که گفته شود کافران به فروع مکلف نیستند، که این خلاف تحقیق بوده و لازم است در محل جداگانه بررسی گردد. ثانیاً استدلال به عموم صحیحه ابن ابی‌یعفور صحیح نیست، زیرا نمی‌پذیریم که صحیحه در مقام بیان تعریف عدالت باشد، بلکه در مقام بیان اماره و طریق احراز عدالت است و بر فرض که در مقام بیان حقیقت عدالت باشد، به قرائن متعدد، بویژه معرفه بودن «رجل» و سؤال از عدالت موجود میان مسلمانان و غیره، مختص به مسلمان است.^۱

تحقیق در مسأله

ادله‌ای که فقها برای شناخت عدالت به آن‌ها تمسک می‌کنند، بر سه دسته‌اند:

۱. ادله‌ای که در مقام بیان حقیقت عدالت برآمده‌اند.

^۱ «بِمُتَعَرِّفِ عَدَالَةِ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ وَتَعْرِفُوا بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ» شیخ صدوق، ۳/ ۳۸-۳۹

مهم‌ترین و صحیح‌ترین دلیلی که فقها در مقام بیان حقیقت عدالت به آن استناد می‌کنند، روایت ابن ابی‌یعفور است که اولاً چنان که قبلاً گفته شد این روایت در مقام بیان امارات و نشانه‌های عدالت است، نه حقیقت آن و ثانیاً بر فرض که در مقام بیان حقیقت عدالت باشد، چنان که گفته شد به قرائن متعدد این روایت در مقام بیان نحوه‌ی تحقق عدالت در مسلمانان است، اما در مورد این که آیا عدالت در کافر محقق می‌شود یا خیر و در صورت تحقق، به چه چیز محقق می‌شود، ساکت است. ثالثاً بر فرض که عام باشد و تحقق عدالت در هر انسانی را شامل شود، از آنجا که در صحیحی برای تحقق عدالت، اجتناب از گناهان کبیره شرط دانسته شده و بلکه دلالت دارد که اجتناب از گناهان کبیره عین عدالت است، به دلیل این که کفر بر اساس سایر ادله از گناهان کبیره شمرده شده، بر تحقق نیافتن عدالت در کافر دلالت دارد.

۲. ادله‌ای که در مقام بیان امارات عدالت برآمده و اسلام را یکی از نشانه‌های عدالت دانسته‌اند، مانند: صحیح‌الحریر که در آن آمده است: «إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ يَعْرِفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعاً وَ أَقِيمَ الْحَدُّ عَلَى الَّذِي شَهِدُوا عَلَيْهِ إِنَّمَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَشْهَدُوا بِمَا أَبْصَرُوا وَ عَلِمُوا وَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَجِيزَ شَهَادَتَهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعْرُوفِينَ بِالْفِسْقِ». (حرعاملی، وسائل‌الشیعة، ۲۷/۳۹۷) از امام صادق (ع) در مورد چهار شاهد که بر علیه مرد محصنی به زنا شهادت داده و دو نفر از آن‌ها تعدیل شده و دو نفر دیگر از آن‌ها تعدیل نشده‌اند، سؤال شد، امام فرمودند: هر گاه چهار نفر مسلمان که به شهادت زور معروف نباشند، شهادت دهند، شهادت همه‌ی آن‌ها تجویز می‌شود و بر کسی که بر علیه او شهادت داده‌اند حد اقامه می‌گردد...؛ مگر اینکه به فسق معروف باشند. اما اولاً به دلیل تغایر اسلام با عدالت، اماره بودن صرف اسلام برای عدالت را نمی‌پذیریم. ثانیاً بر فرض که با این ادله‌ی اماره بودن صرف اسلام را برای عدالت بپذیریم، حداکثر این روایات دلالت دارند که اسلام یکی از طرق اثبات عدالت است و در صورت مسلمان بودن شاهد تفحص از حال وی لازم نیست، ولی بنفسه بر تحقق نیافتن عدالت در کافر دلالت ندارند، زیرا اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

۳. ادله‌ای که بر نپذیرفتن شهادت کسانی که بر فطرت اسلام نباشند، دلالت دارد، مانند روایت علقمه^۱. از این روایات نیز نمی‌توان بر تحقق نیافتن عدالت در کافر استدلال کرد، زیرا

۱. عن علقمة قال قال الصادق ع وقد قلت له يا ابن رسول الله أخبرني عن تقبل شهادته و من لا تقبل فقال يا علقمة كل من كان على فطرة الإسلام - جازت شهادته. همان کتاب، ۲۷/۳۹۵.
و عن أمير المؤمنين ع في قوله ممن ترضون من الشهداء - قال ممن ترضون دينه و أمانته و صلاحه و عفته و يتقظه فيما يشهد به و تحصيله و تمييزه فما كل صالح مميزاً و لا محصلاً و لا كل محصل مميز صالح. همان، ۲۷/۳۹۹.

ممکن است قبول نکردن شهادت کافر به خاطر تحقق نیافتن عدالت در او نباشد، بلکه خود کفر مانعی مستقل برای قبول نکردن شهادت وی باشد، زیرا دلیل آن بیان نشده است. آری با وجود این که به طور صریح در ادله‌ی کفر به عنوان مانع عدالت ذکر نشده، اما با بررسی ادله‌ی باب عدالت، پی می‌بریم که صرف نظر از گناه کبیره بودن کفر، به دلیل این که اسلام شرط صحت عبادات می‌باشد، امکان انجام مهم‌ترین واجبات (یعنی عبادات) در کافر وجود ندارد. پس در مقام عمل اسلام شرط و کفر مانع عدالت است.

اگر گفته شود قبول نکردن عبادات در اختیار او نیست، می‌گوییم طبق قاعده «الامتناع بالاختیار لاتنافی الاختیار» این نوع قدرت نداشتن و اختیار برای او سودی ندارد و عمل او را موجه نمی‌کند، زیرا کافر خود باعث این محذور شده است، چون می‌توانست شهادتین را بگوید و مانع قبول عبادت را بردارد و چون ابتدا مانع را خود ایجاد کرده، مسئولیت ممنوعیت بعدی متوجه خود او است. آری در مواردی که عدالت شرط شده و اقدام کافر نیز از باب ضرورت پذیرفته می‌شود، مانند باب وصیت، ممکن است از باب «الضروریات تنقذ بقدرها»، چون در کافر امکان تحقق عدالت اصطلاحی ذکر شده وجود ندارد، عمل بر طبق اعتقاد خود فرد کافی باشد. برخی از ادله‌ی ذکر شده توسط قائلین به تحقق عدالت در کافر، مانند روایت حمزة بن حمران نیز ناظر به همین مورد خاص است، نه مطلق موارد، اما این به معنای تحقق عدالت اصطلاحی نیست.

نتیجه‌گیری

عدالت اخلاقی (ملکه‌ی بازدارنده از افراط و تفریط) و لغوی (مقابل جور) در کافر، همانند مسلمان محقق می‌شود و نیز ممکن است برای هر قوم و ملتی، غیر از عدالت لغوی و اخلاقی، عدالت به معنای خاصی وجود داشته باشد، اما با این حال نمی‌توان برای شناخت موضوعات کلیه مستنبطه که بر آن‌ها احکام شرعی مترتب می‌شود، مطلق عرف و لغت را ملاک دانست؛ بلکه بایستی نظر شرع را نیز در نظر گرفت. (مرتضوی لنگرودی، ۱۷/۲) از نظر اسلام عدالت صرف اعتقاد به اسلام نیست؛ بلکه برای تحقق آن استقامت بر احکام شرعی اسلامی، یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات به نحو صحیح و پذیرفته شده لازم است که تحقق چنین امری در کافر ممکن نیست، آری در مواردی، مانند باب شهادت بر وصیت مسلمان که شهادت کافر پذیرفته می‌شود، مرضی بودن به جای عدالت کافی و لازم است.

در برخی موارد نیز که عدالت شرط شده، مراد از آن وثوق به صدق است و به عبارتی عدالت به عنوان طریقی برای ظن به صدق شرط شده است؛ لذا اگر هم عدالت نباشد، اما وثوق به صدق باشد، کافی است، مثل وصی و راوی که اگر عادل نباشند، ضرری نمی‌رساند، اما این اعمال از کافر در صورتی پذیرفته می‌شود که مانع بودن کفر در این موارد ثابت نشده باشد.

منابع

قرآن کریم

- ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق
- ابن بابویه محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق
- ۴ ابن براج قاضی عبدالعزیز بن نحیر، المهذب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق
- ابن حمزه محمد بن علی طوسی، الوسيلة الى نیل الفضيلة، قم، مکتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق
- ابن قدامة عبدالله بن احمد حنبلی، المغنی، بیروت، دارالکتب العلمیة، افست، ۱۴۱۴ق
- ابن منظور ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق
- ابو صلاح، تقی الدین بن نجم الدین حلبی، الکافی فی الفقه، اصفهان، چاپ اول، ۱۴۰۳ق
- اردبیلی احمد بن محمد (مقدس اردبیلی)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق
- اشتهدادی، علی پناه، مدارک العروة، تهران، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق
- اصفهانى، محمد بن حسن بن محمد (فاضل هندی)، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم، چاپ اول دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، رسائل فقهیة، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۴ق
- بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق
- بکری الدمیاطی، ابی بکر بن السید السید محمد شطا، اعانة الطالبین علی حل الفاظ فتح المعین، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ق
- تبریزی، موسی بن جعفر بن احمد، اوثق الوسائل، قم، کتابفروشی کتبی نجفی، چاپ اول، ۱۳۶۹ق
- تبریزی، میرزا جواد، اسس القضاء و الشهادة، قم، چاپ اول، بی تا

- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح فی اللغة*، تحقیق احمد عبد الغفور العطار، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول ۱۴۰۹ق
- حلی، علامه ابو منصور محمد بن حسن، *ارشاد الأذهان إلى احکام ایمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۰ق
- خمینی (امام)، سید روح الله موسوی، *توضیح المسائل (المحشی)*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هشتم، ۱۴۲۴ق
- تحریر الوسيلة*، النجف الاشرف، مطبعة الاداب، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق
- خویی سید ابوالقاسم موسوی، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، مقرر میرزا علی قروی، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۳۸۰ق
- زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی واسطی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق علی شیری، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق
- سبزواری، سید عبد الأعلى، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام*، قم، دفتر آیه الله سبزواری، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق
- سبزواری، محمد باقر بن محمد، *ذخيرة المعاد فی شرح الارشاد*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ سنگی، بی تا
- شهید ثانی زین الدین بن علی بن احمد عاملی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول ۱۴۱۰ق
- مسالك الافهام إلى تنقیح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، چاپ اول ۱۴۱۳ق
- شهیدی تبریزی، میرزا فتاح، *هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب*، قم، مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، بی تا
- طبرسی، امین اسلام ابوعلی فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه مطبوعاتی اعلمی، چاپ اول ۱۴۱۵ق
- طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق
- المسوط فی فقه امامیة*، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق
- تهذیب الأحکام*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق
- غزالی، ابو حامد محمد، *المستصفی فی الاصول*، مصحح محمد عبد السلام عبی الشافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق
- فخر رازی محمد بن عمر، *المحصول فی علم اصول الفقه*، بیروت، مؤسسه الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق

- فیروز آبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ١٤١٢ق
- کاسانی، علاء الدین ابوبکر، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، پاکستان، المكتبة الحبيبية، چاپ دوم، ١٤٠٩ق
- کرکی، محقق ثانی علی بن حسین عاملی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم، ١٤١٤ق
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق
- گلبایگانی، سید محمد رضا موسوی، کتاب الشهادات، قم، مؤلف کتاب، چاپ اول، ١٤٠٥ق
- مؤمن قمی، شیخ محمد، مبانی تحریر الوسيلة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ١٤١٩ق
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق
- محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، المتنعة، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ١٤١٣ق
- مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن، الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ اول، ١٤١٢ق
- موسوی بجنوردی، حسن بن آقا بزرگ، القواعد الفقهية، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ١٤١٩ق
- موسوی عاملی، محمد بن علی، مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرائع اسلام، بیروت، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ١٤١١ق
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، چاپ هفتم، بیروت، دار احياء التراث العربی، ١٩٨١ م.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ١٤١٥ق
- نراقی، محمد بن احمد، مشارق الاحکام، قم، مؤتمر المولى مهدی و أحمد النراقیین، ١٤٢٢ق
- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت (ع)، ١٤٠٨ق
- وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، مصابیح الظلام، قم، مؤسسه العلامة الوحید البهبهانی، چاپ اول، ١٤٢٤ق
- یوسفی، حسن بن ابی طالب (فاضل آبی)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ١٤١٧ق